



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

تکتونیک ایدئولوژیک جابجا می شود و پیامد آن ناروشن است

مصاحبه اشپیگل با تاریخدان ژوزفین کوین / استاد University Of Cambridge ، تاریخ شناس بریتانیایی عهد باستان ، مفهوم «غرب» را یک توهم و «هویت یابی بر مبنای دوران باستان» را بسیار بعید می داند. به نظر وی تفکر بر مبنای فرهنگ ها خطرناک است.

۲۰۲۵/۰۹/۲۵

ترجمه: حسین انور حقیقی/ تخلص و ارسالی: ش. ساپی

گردشگران کنار دروازه های کالج سنت جان در کمبریج ازدحام کرده و سر و صدا بلند است. به محض اینکه داخل می شوید، ساکت تر می شود. و نمی توانید تحت تأثیر قرار نگیرید. مسیرهای بینا بین ساختمان ها یادآور راهروهای صلیب وار صومعه ها است و سالن غذاخوری بزرگ مربوط به قرن شانزدهم با تیرهای افقی و قاب های چوبی تزئین شده است. همه چیز در اینجا گواه تاریخی پرشکوه و عظمت روحانی است. اکنون ژوزفین کراولی، کوئین ۵۱ ساله ما را از پله های جبر جبر به سمت دفترش هدایت می کند. از ابتدای سال، به عنوان اولین زن کرسی تاریخ باستان را در دانشگاه نخبگان انگلیسی گرفته است. پیش از این، او در آکسفورد تدریس می کرد. می خواهیم بدانیم قدیمی ترین شیء در دفتر او چیست. کوین می گوید، ممکن است هنوز چند تکه سفال باستانی در گوشه ای افتاده باشد. همین به تنهایی نشان می دهد که او لزوماً خواهان حفظ گذشته نیست؛ او بیشتر به ساختار شکنی آن علاقه مند است. او این کار را در کتاب جدیدش انجام می دهد، که در آن کوین تاریخ مفصلی از منطقه مدیترانه را طی ۴۵۰۰ سال، از عصر برنز*، بازگو می کند. تر اصلی او: ما شیفته رومیان و یونانیان باستان هستیم و با آنها همذات پنداری می کنیم زیرا آنها در مکتب فکری قرار می گیرند که هنوز هم غالب است، مکتبی که جهان را از طریق تمدن های بزرگ منفرد (به اشتباه) درک می کند. کوین می گوید، این به گونه ای خطرناک دیدگاه ما را نسبت به گذشته و حال محدود می کند.

اشپیگل: خانم کوین، حداقل از زمان دومین دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ، ما در همه جا درباره پایان غرب می خوانیم. آیا شما موافقت می کنید؟

کوین: برای من، این پرسش پیچیده ای است.

از یک طرف، این ایده که «غرب» وجود دارد، افسانه ای خیالی است تا واقعیت. تاریخ نشان می دهد که جهان در واقع به گونه متفاوتی در حال توسعه است. مقولاتی مانند «غرب» و «شرق» نه به دلیل جغرافیایی، بلکه سیاسی درست شده اند. از سوی دیگر، بسیاری از مردم مفهوم غرب را پذیرفته و آن را بکار برده اند.

و اینکه آری، مفهوم این واژه دچار بحران است، بسیار عمیق تر از آنچه که من هنگام انتشار کتابم به زبان انگلیسی در ۱۸ ماه پیش فکر می کردم.

اشپیگل: تنها پس از آن بود که ترامپ دوباره انتخاب شد.

کوین: این امر، حوزه انگلیسی زبان را به گونه ای از هم پاشیده است که حتی بریتانیایی ها مجبورند با اروپایی ها همکاری نزدیکتری داشته باشند و به دنبال اتحاد های کاملاً جدیدی باشند. بنابراین، پاسخ کوتاه من این است: مفهوم غرب در حال فروپاشی است.

اشپیگل: و پاسخ طولانی؟

کوپن: ما اکنون لحظه جالبی را تجربه می‌کنیم که در آن هنوز مشخص نیست چه چیزی جایگزین ایده غرب خواهد شد. ما نمی‌دانیم مردم در پنج سال آینده چگونه جهان را مفهوم‌بندی خواهند کرد. تکنیک ایدئولوژیک در حال جابجایی است و پیامد نامشخص است. برای مدت ها ، دو مدل رقیب از تفکر تمدنی، تفکر بر اساس فرهنگ‌ها، غالب بودند: یک مدل چندقطبی است و دولت‌هایی را فرض می‌کند که از نظر فرهنگی جدا اما برابر هستند – ولادیمیر پوتین اینجا، شی جین پینگ آنجا، نارندرا مودی طرف دیگر. مدل دیگر فرهنگ را با غرب یکی می‌گیرد و بقیه جهان را غیرمتمدن می‌داند. این موضع ایالات متحده برای مدت طولانی بود؛ و این طرز تفکر در ماه‌های اخیر به سود مردی چون بنیامین نتانیاهو بوده است. اکنون یک احتمال سوم روی میز است.

اشپیگل: چیست؟

کوپن: مدلی که در آن برخی از کشورهای بزرگتر به شیوه‌ای توسعه‌طلبانه عمل می‌کنند، مانند ایالات متحده آمریکا نسبت به گرینلند و کانادا – در پشت این ایده، ایده وحدت فرهنگی آمریکای شمالی نهفته است – و روسیه نسبت به اوکراین. کشورهای کوچکتر در این بین گیر افتاده‌اند و هنوز نمی‌دانند که به چه کسی لزوماً تعلق دارند: اروپا در واقع شامل روسیه هم می‌شود و غرب نیز به نوبه خود شامل ایالات متحده آمریکا می‌شود. اما هیچ یک از این کشورها در حال حاضر به عنوان متحد فرهنگی در دسترس نیستند.

اشپیگل: اصلاً چرا تفکر بر اساس فرهنگ‌ها غالب شد و تا به امروز ادامه یافت؟

کوپن: ایده غرب در نیمه اول قرن نوزدهم تثبیت شد. به عنوان مثال، بریتانیای کبیر، فرانسه، پرتغال و اسپانیا موقتاً علیه «اتحاد مقدس» روسیه، پروس و اتریش متحد شدند. جنگ کریمه که در سال ۱۸۵۳ آغاز شد، ایده شکاف بین روسیه و بقیه جهان را تقویت کرد – ریشه‌های تفکر در تفاوت‌های فرهنگی در اینجا نهفته است. و سپس آمریکایی‌ها بودند که مدتی مستقل بودند و نیاز به ادغام داشتند. اصطلاح «غرب» مفید است زیرا بسیار مبهم است: به یک منطقه جغرافیایی مشخص اشاره نمی‌کند. می‌تواند مرزها را در اروپا تغییر دهد. خیلی زود روشنفکران روسی، آمریکایی‌ها و بریتانیایی‌ها شروع به بحث کردند. در این دوران، علاقه به رومی‌ها و یونانی‌ها به عنوان اجداد غرب نیز افزایش یافت.

اشپیگل: حال این ایده تمدن‌ها چگونه با ایده غرب مرتبط است؟

کوپن: در اواخر قرن نوزدهم، رادیکالیزه شدن قدرت‌های بزرگ اروپای غربی رخ داد که در مستعمرات، ویرانی‌های شدیدتری نسبت به قبل به بار آورد. البته، ایده‌های «ما» و «آنها» از عصر حجر وجود داشته است. اما سپس به این تفکر ظاهراً پشتوانه علمی داده شد: این ایده که نژادها و تمدن‌های مختلف وجود دارند، در میان روشنفکران اروپایی مورد توجه قرار گرفت، در حالی که در همان زمان، ایده‌های عمدتاً جهان‌شمول مسیحی – مبنی بر اینکه ما همه فرزندان آدم در پناه خدای واحد هستیم – نفوذ خود را از دست دادند. برخی هم از فرهنگ‌ها صحبت می‌کردند که دوستانه‌تر از نژادها به نظر می‌رسد. ولی هدف این بود که انسان‌ها را در جایگاه‌های متفاوت دسته‌بندی کنند. در قرن بیستم، ایده تمدن‌های گوناگون دیگر مفهومی آشنا بود و در قرن بیست و یکم، یک واقعیت بدیهی.

اشپیگل: اما فکر کردن از زاویه فرهنگ‌ها فقط مهم نیست. زیرا فقط سخن از استثمار و بیرون راندن نیست.

کوپن: یک تمدن یا فرهنگ، منطقه‌ای با محدوده جغرافیایی و فرهنگی را با نوعی مرز توصیف می‌کند. ولی به این سادگی کار نمی‌کند. فقط در صورتی کار می‌کند که جوامع واقعاً آیزوله باشند. اما این بسیار نادر است. بسیاری از مردم هنوز فکر می‌کنند که جهانی شدن تنها زمانی آغاز شد که مردم برای اولین بار در سال ۱۴۸۸ در اطراف دماغه امید نیک دریانوردی کردند. اما جهان آفریقای-اوراسیایی در دوران باستان بسیار به هم پیوسته بود. من کتابم را

از ۴۵۰۰ سال پیش شروع می‌کنم زیرا کشتی‌های بادبانی از نیل در آن زمان در سرتاسر منطقه مدیترانه پخش می‌شدند. قبل از آن، هم تماس‌هایی وجود داشتند، اما پراکنده و مشکل بودند – به نظر می‌رسد که گاهی اوقات – به مدت ۳۰۰ سال، هیچ‌کس اروپا را ترک نکرده بود. دریانوردی، توانایی اطمینان به تبادل و تجارت را به ارمغان آورد: ما ماه آینده دوباره یکدیگر را خواهیم دید! یا اینکه اقلاً – سال آینده. بنابراین: ما عموماً هویت‌های بسته‌ای نداریم زیرا – به هم پیوسته‌ایم و تقریباً همیشه به هم پیوسته بوده ایم. با این حال، اصطلاحاتی مانند تمدن یا فرهنگ، – هویت‌های بسته‌ای را القا می‌کنند.

اشپیگل: و اگر مردم یک زبان، یک دین و ارزش‌های مشترک داشته باشند، چگونه باید چنین گروهی را توصیف کرد؟

کوپن: مثلاً منظورتان کیست؟

اشپیگل: بیایید به حوزه تخصص شما بپردازیم:

رومیان باستان.

کوپن: رومی‌ها یک دین نداشتند، بلکه دین‌های مختلفی داشتند. حداقل سه زبان اصلی در امپراتوری روم وجود داشت: لاتین، یونانی و کارتازی و یک میلیون زبان دیگر؛ تقریباً هیچ‌کس لاتین را به عنوان زبان اول خود صحبت نمی‌کرد. رومی بودن هیچ اهمیت قومی نداشت. این یک انتساب کاملاً سیاسی بود: اینکه آیا کسی تابعیت رومی داشته یا نه؟ گواهی‌های زیادی از رومی‌ها وجود دارد که بین این هویت سیاسی و هویت محلی بسیار مهم آن زمان در یک جامعه معین تمایز قائل می‌شود. بعدها چنین وضوحی را به این مردم نسبت دادند. ولی قبلاً برای مردم بهتر بود که این ناروشتی وجود داشت. و امروز؟ مثلاً اروپایی بودن به چه معناست؟

اشپیگل: سوال خوبی است.

کوپن: اکثر مردم خود را منحصرراً اروپایی نمی‌دانند. فقط در زمان‌ها یا زمینه‌های خاصی اروپایی بودن بسیار مهم می‌شود. بیست سال پیش، تقریباً از هر بریتانیایی که پرسیده می‌شد آیا اروپایی است، پاسخ می‌داد: بله، هستم. امروز این یک سوال بسیار احساسی است که چیزی بسیار فراتر از هویت را بیان می‌کند: شما یا کاملاً اروپایی هستید، یا اصلاً اروپایی نیستید. مردم آنقدر که تاریخ اغلب نشان می‌دهد کسل‌کننده نیستند؛ آنها بسیار خلاق‌تر هستند.

اشپیگل: در کتاب خود، شما از تمرکز بیشتر بر حاشیه امپراتوری‌های بزرگ دفاع می‌کنید – نوآوری‌های حیاتی اغلب نه در مرکز قدرت، بلکه در حاشیه رخ داده‌اند.

کوپن: چون این مناطق پیرامونی اغلب بهتر به هم مرتبط هستند! برای مثال، جزیره کرت به دلیل موقعیت مرزی‌اش بسیار هیجان‌انگیز است: در دوران باستان، این جزیره بخشی از اروپا محسوب نمی‌شد، بلکه حلقه ارتباطی بین شام و مکان‌های غربی بود. وقتی اولین کشتی‌های بادبانی، احتمالاً حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد، از لبنان امروزی به آنجا رسیدند، این جزیره به طور گسترده‌ای تغییر کرد و فناوری‌ها و کالاهای لوکس از غرب آسیا و شمال شرقی آفریقا ظاهر شدند. از چرخ در وسایل نقلیه و به عنوان چرخ سفالگری استفاده شد و تولید برنز پیشرفته‌ای شروع شد. کرتی‌ها با استفاده از یک سیستم هیروگلیف که تا به امروز رمزگشایی نشده است، شروع به نوشتن کردند.

اشپیگل: آنها این را از کجا آوردند؟

کوپن: به نظر می‌رسد که یکی از آنها کلمات نوشته شده را در جایی دیده و سپس بر اساس آن الگو، خط خود را درست کرده است. به طور مشابه، در کرت، نوعی کاخ پدید آمد که از معماری عظیم مصر الهام گرفته شده بود، اما آن را به عنوان میدان‌های عمومی دگربار تفسیر کرده بودند. اینکه آیا در این دوران چیزهایی مانند پادشاهان در کرت وجود

داشته است، ما نمی‌دانیم. این نیز درسی از تاریخ است: تبادل فرهنگی به معنای کپی کردن ساده چیزها نیست. در غیر این صورت، هیچ تغییری بوجود نمی‌آید. همیشه صحبت از نسخه اصلاح شده خودی است. توهم مالخولیایی راست افراطی فعلی در باره باصطلاح جابجایی جمعیتی بزرگ – اینکه اسلام جایگزین اروپای مسیحی می‌شود – این را کاملاً اشتباه می‌فهمد.

اشپیگل: شما از مهاجرت و مرزهای باز حمایت می‌کنید.

کوپن: کاملاً. جلوگیری از آمدن مردم به اروپا یک جنایت اخلاقی است. ولی در عین حال خود تخریبی نیز است. چند ماه پیش، نخست وزیر کی‌پر استارمر هشدار داد که انگلستان در خطر تبدیل شدن به “جزیره غریبه‌ها” است. اما از نظر من، جزایر به ویژه به مهاجرت وابسته هستند، زیرا همیشه در معرض خطر قطع ارتباط با دیگران و در نتیجه دور ماندن از توسعه هستند. ما در بریتانیای کبیر به افراد جدید، ایده‌های جدید نیاز داریم.

اشپیگل: آیا ممکن است که کتاب شما بویژه مورد استقبال مخاطبان چپ‌گرا قرار گرفته باشد؟

کوپن: مسئله من نوشتن یک تحلیل چپ‌گرایانه نبود و یا اینکه جهان‌وطنی مثبتی را از طریق عینک خوش‌بینی به تصویر بکشم. برخورد بین مردم همچنین می‌تواند خشونت‌آمیز باشد. برای مورخان، واضح است که شرایط زندگی اکثر مردم خیلی هم شاد نبود و آنها خیلی هم از همدیگر خوششان نمی‌آمد.

اشپیگل: بنابراین شما موافقید: تغییر همچنین می‌تواند منفی باشد.

کوپن: البته. این قضیه در باره رکود نیز صدق می‌کند. تغییر معمولاً برای برخی افراد مثبت و برای برخی دیگر منفی است، حداقل در کوتاه مدت. اما این دلیلی برای عدم تلاش برای توسعه نیست. بیایید صادق باشیم: اگر آن کشتی‌ها چند هزار سال پیش چرخ را برای ما نمی‌آوردند، زندگی ما چقدر کسل‌کننده‌تر می‌شد! و چقدر طاقت‌فرسا.

اشپیگل: چونکه برخلاف زمان حال آنچه پیشتر اتفاق افتاده است، برایشان امن و آرامش‌بخش است؟

کوپن: شاید. از خود می‌پرسم که آیا اشتیاق برای یک آمریکای بهتر قدیمی، و در نتیجه انتخاب مجدد ترامپ، ارتباطی با آسیب‌های جمعی ناشی از این بیماری همه‌گیر ندارد. ایالات متحده در بسیاری از مناطق خود رنج زیادی از کووید برده است. بسیاری کسی را از دست داده‌اند. یک چنین چیزی جای زخم بر جای می‌گذارد. این بیماری مردم را آسیب‌پذیرتر می‌کند و بنابراین وضعیت جهان را حداقل برای یک یا دو نسل ناامن می‌کند. سوابق تاریخی نیز برای این امر وجود دارد، مانند رنسانس.

اشپیگل: اما رنسانس عموماً نه به عنوان یک زمان بحران، بلکه به عنوان یک دوره نوآوری در نظر گرفته می‌شود.

کوپن: این امر از یک تراژدی ناشی می‌شود: مرگ سیاه. به عنوان مثال، یک شاعر و متفکر رنسانس ایتالیایی مانند پترارک از طاعون جان سالم به در برده بود، اما بسیاری از آشنایان او مرده بودند. سوگواری در آن زمان تقریباً جهانی بود؛ مرگ بسیار نزدیک بود. متفکرانی مانند پترارک در طول این بحران، دوران باستان را دوباره کشف کردند، دقیق‌تر بگوییم: جهان قبل از مسیحیت، رومی‌ها و اتروسک‌ها را. این ایده ارث بردن، این ایده که مردم باید به چیزی که اجدادشان ممکن است انجام داده باشند، یا شاید فقط به کسی که زمانی در جایی که امروز زندگی می‌کنند، زندگی می‌کرده افتخار کنند – این ایده تا به امروز ما را رها نکرده است و به ویژه در دوران سخت اهمیت پیدا می‌کند. آیا غم‌انگیز نیست که مردم می‌خواهند ریشه‌ها و میراث خود را حفظ کنند به جای اینکه از آنها به عنوان نقطه شروعی برای چیزی از آن خود، برای نوشتن تاریخ خود بکار برند؟

اشپیگل: چه چیزی می‌تواند جایگزین تفکر بر اساس فرهنگ‌ها باشد؟

کوپن: اگر این ایده را که تمدن‌های عمدتاً جدا جدا ما را شکل می‌دهند، کنار می‌گذاشتیم و در عوض به ارتباطات و روابط بین مردم فکر می‌کردیم، بسیار عالی می‌شد. این‌گونه نیست که ساموئل هانتینگتون، دانشمند علوم سیاسی، در سال ۱۹۹۶ با مفهوم معروف خود از «برخورد تمدن‌ها» ادعا میکند: نه هر فرهنگی چون درختی واحد رشد می‌کند، برای خودش شاخ و برگ می‌زند، ولی مستقل از دیگران شکوفا می‌شود یا می‌میرد.

اشپیگل: بلکه؟

کوپن: برخی از متخصصان ژنتیک اکنون دیگر از شجره‌نامه‌ها صحبت نمی‌کنند، بلکه از داربست‌ها صحبت می‌کنند – مانند پیچک یا سایر گیاهان رونده، برخی شاخه‌ها به سمت بالا و برخی دیگر به سمت پایین منتهی می‌شوند؛ گره‌گه‌هایی وجود دارد. ساختارهایی وجود دارد، اما آنها همیشه به ناشناخته‌ها راه می‌برند. همین‌گونه هم باید در مورد فرهنگ‌ها صحبت کنیم.

اشپیگل: با این حال، این می‌تواند از نظر زبان‌شناسی پیچیده باشد. چگونه قرار است این کار انجام شود؟

کوپن: برای مثال، ما تمایل داریم تفاوت درون گروه‌ها را – با برجسب زدن آنها با حروف تعریف – “انگلیسی‌ها”، “آلمانی‌ها” – پاک کنیم. بدون این برجسب‌ها، ارتباطات بسیار بازتر می‌شد، گامی کوچک به سوی جهانی بهتر. وقتی دانشجویان من از اصطلاحی مانند “غرب” استفاده می‌کنند، از آنها می‌پرسم: منظورتان دقیقاً کدام دوره است؟ درباره چه کسی صحبت می‌کنید؟ آیا به یک بلوک سیاسی، به یک اشتراک فرهنگی اشاره می‌کنید؟ ما از این اصطلاحات انتزاعی و خلاصه‌کننده استفاده می‌کنیم، به ویژه آنگاه که جهان، در واقعیت، بسیار پیچیده است.

اشپیگل: آیا دانشجویان شما تاکنون مقوله “غرب” را پشت سر نگذاشته‌اند؟ آیا آنها ۲۰ سالشان نیست، پس‌استعماری نیستند، و به رویدادهای خارج از تاریخ‌نگاری کلاسیک هم و یا حتی در درجه اول علاقه ندارند؟

کوپن: نه، نمی‌توان این‌گونه کلی گفت. برای درخواست پذیرش در دانشگاه‌های بریتانیای کبیر، باید پرسشنامه‌ای را پر کنید که شامل یک بخش وحشتناک نیز می‌شود: “اظهارنامه شخصی”. اینجا، شما باید خودتان را تا حد امکان به بهترین شکل ممکن ارائه دهید، بنابراین هیچ‌کس افکار درونی واقعی خود را نمی‌نویسد، بلکه آنچه را که امیدوار است خوشایند من یا یک دستیار اداری قرار گیرد، می‌نویسد. اغلب، چنین جمله‌ای دیده می‌شود: “من می‌خواهم درباره یونان و روم یاد بگیرم زیرا آنها ریشه‌های تمدن غرب هستند”. این جمله دهه‌هاست که وجود دارد؛ من آن را در آکسفورد می‌خواندم و هر سال اینجا هم در کمبریج می‌خوانم. من امیدوارم که این همان چیزی نباشد که مردم واقعاً فکر می‌کنند.

اشپیگل: شاید متقاضیان به اولین ساختارهای دموکراتیکی که در آتن و روم تأسیس شدند اشاره می‌کنند.

کوپن: اما ساختارهای دموکراتیک را می‌توان در سایر مکان‌های باستانی نیز یافت. سکونتگاه‌های شام، که از طریق جوامع مدنی و یک قانون اساسی سازماندهی شده‌اند، ممکن است به عنوان مدل‌هایی برای دولت مدنی یونان عمل کرده باشند. و این رومی‌ها و یونانی‌های باستان به خودی خود برای ما بسیار بیگانه هستند. چرا می‌خواهیم خودمان را در راستای آنها ببینیم؟ هر کسی که رومی‌ها و یونانی‌ها را مطالعه می‌کند، متوجه می‌شود: این افراد نه تنها دیدگاه‌های متفاوتی در مورد همه زمینه‌های زندگی داشتند. بنیان‌های پایه‌ای پشت این دیدگاه‌ها نیز اساساً متفاوت بودند.

اشپیگل: چون مثلاً به عنوان شهروند، آنها تا حدودی دموکراتیک زندگی می‌کردند، اما برده نگه می‌داشتند. منظور شما چنین تناقضاتی است؟

کوپن: می‌توان استدلال کرد که دولت‌شهرهای یونان باستان اولین جوامعی بودند که اقتصاد آنها به طور متمرکز به برده‌داری وابسته بود. و این درست است که امروزه به سختی کسی از این موضوع انتقاد می‌کند. اما ایده پشت آن با

برده‌داری مدرن متفاوت بود. مردم به دو دسته تقسیم می‌شدند: آزاد و غیرآزاد – و جایگاه یکی می‌توانست از یکی به دیگری تغییر یابد.

برده‌داری هیچ ارتباطی با قومیت یا نژادپرستی نداشت. در عوض، این ایده وجود داشت که یک روز شما پادشاه هستید و روز دیگر برده. یا یک روز برده، اما شاید زمانی در آینده یک فرد آزاد.

اشپیگل: در کجا دیگر می‌توان متوجه این عجیب بودن دوران باستان شد؟

کوپن: البته در مورد تمایلات جنسی. مفاهیم مدرن اروپایی در مورد تمایلات جنسی شیء محور هستند: شما به افراد خاصی جذب می‌شوید، صرف نظر از اینکه دگرجنس‌گرا، همجنس‌گرا یا دوجنس‌گرا باشید. در دوران باستان، سلیقه‌ها از اهمیت بالایی برخوردار بودند. این افراد هیچ نیازی به ایده داشتن تمایلات جنسی نداشتند. در آن زمان این بخش اصلی هویت نبود. هیچ دسته‌بندی وجود نداشت که شما را تعریف کند. درک این موضوع می‌تواند بسیار مفید باشد.

اشپیگل: چرا؟

کوپن: من معتقدم که هر نوع فشار هویتی می‌تواند برای افراد، به ویژه جوانان امروزی، بسیار محدودکننده باشد. آیا این رهایی‌بخش نیست که مفهومی مانند هویت جنسی – و هویت به طور کلی – در طول دوره‌های طولانی تاریخ بشر نقش عمده‌ای نداشته است؟ نحوه نگاه ما به جهان تنها یکی از احتمالات متعدد است. و ۲۰۰۰ سال پیش، بسیار متفاوت به نظر می‌رسید.

اشپیگل: خانم کوپن، از شما برای این مصاحبه متشکرم.

* ژوزفین کوپن: “غرب. کشفی از جهان گلوبال”. کلت-کوتا؛

* Josephine Quinn: „Der Westen. Eine Erfindung der globalen Welt“. Klett-Cotta

Das Konzept des Westens ist im Niedergang

<https://www.spiegel.de/kultur/kulturen-cambridge-professorin-nennt-den-westen-eine-illusion-und-plaedierte-fuer-offene-grenzen-a-ee6edde7-792c-4cea-a6ee-bba24b92431b>

Tektonik* (تکتونیک) به «زمین‌ساخت» یا «زمین‌ساخت صفحه‌ای» گفته می‌شود که شاخه از علم زمین‌شناسی است و به حرکت، چین‌خوردگی و جابجایی ساختارها در پوسته زمین، مانند ورقه های لیتوسفر، می‌پردازد. این اصطلاح از ریشه یونانی گرفته شده و به «صنعت معماری» یا «ساختمان‌سازی» اشاره دارد، زیرا به ساختمان‌های موجود در لایه زمین مربوط می‌شود.

اصل گفتگو: **اشپیگل شماره ۳۷ سال ۲۰۲۵**